

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان

۲۳ دسمبر ۲۰۱۷

«سوسیالیزم کارگری»، سوسیالیزم انقلابی یا ارتجاعی؟

(۸)

انقلاب دموکراتیک: شکل آغازین جنبش پرولتری

در بخش قبلی، جنگ رهائیبخش ملی یعنی جنگ برای استقلال کشور را از دید مارکسیزم - لنینیزم مورد بررسی قرار دادیم. برای ما کمونیست های مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه، انقلاب ملی - دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) با انقلاب سوسیالیستی پیوند خورده است؛ اما «سوسیالیزم کارگری» همانطوری که در عصر امپریالیزم خلاف جنبش های رهائیبخش ملی است، مخالف سرسخت انقلاب دموکراتیک نیز است. به باور این «سوسیالیزم»، در عصر امپریالیزم، مرحله خاصی به نام انقلاب دموکراتیک نه در کشورهای امپریالیستی و نه هم در کشورهای عقب افتاده مثل افغانستان وجود دارد. این «سوسیالیزم» باور دارد که دموکراسی در عصر امپریالیزم یک مقوله ارتجاعی و در خدمت سرمایه مالی انحصاری است و کمونیست ها باید آن را از مبارزه شان حذف و یکرست پرچم نبرد میان کار و سرمایه را به اهتزاز در آورده و سوسیالیزم را حاکم سازند.

یک طرف گذاشتن پرچم دموکراسی (حذف مرحله دموکراتیک انقلاب) و یکرست به سوسیالیزم رسیدن، در ظاهر امر بسیار زیبا جلوه می کند. کاش در چنین وضعیتی قرار می داشتیم و بدون این همه راه دشوار، می توانستیم یکرست به سوسیالیزم برسیم و دیکتاتوری پرولتاریا را حاکم سازیم. اما واقعیت های جامعه و وضعیت طبقاتی نیروهائی که باید علیه بورژوازی امپریالیستی بایستند و پرولتاریا را برای رسیدن به سوسیالیزم کمک کنند، به دلخواه ما عمل نکرده، هر طبقه در انقلاب در جست و جوی منافع طبقاتی اش می باشد.

پرولتاریا در کنار خود دهقانان و خرده بورژوازی را دارد. دو طبقه ای که به الغای مالکیت خصوصی هیچ علاقه ای ندارند، بلکه در جست و جوی انتقال مالکیت هستند. این دو طبقه در صورتی که در انقلاب منافع شان را تأمین شده نبینند، قطعاً در آن شرکت نخواهند کرد. پرولتاریا برای این که بتواند این دو طبقه را در کنار خود داشته باشد، مسلماً نمی تواند یکرست به انقلاب سوسیالیستی دست بزند؛ زیرا دهقانان و خرده بورژوازی در آن شرکت نمی کنند و به جای این که در کنار پرولتاریا بایستند، در کنار بورژوازی می ایستند، چون ماهیّتاً دارای افکار بورژوائی هستند. پس هوشیاری پرولتاریا در این است که قبل از آغاز پله دوم، پله اول (انقلاب دموکراتیک) را ببیماید، آنهم در کشوری که

اشغال شده نباشد، ولی اگر کشوری مثل افغانستان اشغال شده باشد، پرولتاریا ناگزیر است پله انقلاب ملی - دموکراتیک را طی و بعد به پله سوسیالیزم برسد.

تشدید مبارزه طبقاتی نیاز به آگاهی سیاسی پرولتاریا و سایر زحمتکشان دارد. مبارزه انفرادی طبقه کارگر، مبارزه در یک کارخانه و یا اعتراض علیه یک کارفرما، مبارزه طبقاتی نیست، بلکه نطفه های اولیه چنین مبارزه به شمار می روند. مبارزه طبقاتی مبارزه ای است که در آن اکثریت پیشرو طبقه کارگر به حیث یک طبقه واحد علیه کل طبقه سرمایه دار و دولت حامی آن در پرتو رهنمودهای مارکسیزم برزمد. طبقه کارگر به این آگاهی برسد که به حیث یک طبقه واحد باید علیه طبقه واحد سرمایه داری عمل کند، نه منفرد. برای رسیدن به چنین مرحله ای، پرولتاریا و زحمتکشان نیاز دارند از مراحل عبور کنند. یکی از این مراحل، انقلاب دموکراتیک است که زمینه را برای آگاهی سیاسی بیشتر پرولتاریا برای مبارزه طبقاتی (مبارزه بین کار و سرمایه) فراهم می کند. امروز اگر ما در کشور نیمه فیودالی - مستعمره خود شاهد تشدید مبارزه طبقاتی نیستیم، دقیقاً در عدم آگاهی کافی سیاسی طبقه کارگر و طبقات متحد آن است. انقلاب ملی - دموکراتیک بستری برای چنین آگاهی و پرورش است و نیاز است آن را برای انقلاب سوسیالیستی ببیمانیم.

ما بخش انقلاب دموکراتیک را باز هم از دید لنین و تیوری های لنینی مورد بررسی قرار می دهیم، زیرا از یک طرف چنانچه «سوسیالیزم کارگری» هم نوشته که مارکس و انگلس خود را پیگیرترین دموکرات ها خوانده اند و از طرف دیگر این «سوسیالیزم» ادعا دارد که در عصر امپریالیزم، در آخرین مرحله سرمایه داری انحصاری، انقلاب دموکراتیک و دموکراسی معنایی ندارد. از آنجائی که لنینیسم، مارکسیزم عصر امپریالیزم یعنی مارکسیزم عصر آخرین مرحله سرمایه داری انحصاری است، ما تلاش می کنیم تا بحث در باره انقلاب دموکراتیک و دموکراسی را در همین چارچوب ادامه دهیم.

«سوسیالیزم کارگری» در رساله «دموکراسی عصر امپریالیزم» نوشته است: «اول، وقتی می گوئیم برای رسیدن به سوسیالیزم از راه دموکراسی نمی رویم، به این معناست که ما کدام مرحله خاصی بنام «انقلاب بورژوا دموکراتیک» پیش رو نداریم. زیرا ما نه در اوضاع روسیه زمان بلشویک ها قرار داریم نه در قرن نوزدهم زمان مارکس و انگلس در اروپا که بورژوازی هنوز برای استقرار سلطه خویش علیه نظام ماقبل سرمایه داری مبارزه می کرد، و لذا دموکراسی برای طبقه کارگر شعار مترقی و لازم بود. ما در آخرین مرحله نظام سرمایه داری یعنی در زمان سلطه سرمایه های انحصاری و انگل قرار داریم که بنابر تحلیل دقیق لنین در کتاب «امپریالیزم بالاترین مرحله سرمایه داری»، نباید به عقب برگردیم یعنی هدف طبقه کارگر در رابطه با جانشینی امپریالیزم و سرمایه داری وابسته به امپریالیزم، باید سوسیالیزم باشد نه دموکراسی خرده بورژوائی و «آرمان احیای رقابت آزاد که اکنون به آرمان ارتجاعی بدل شده است». «باری، این حکم لنین که جانشین امپریالیزم می باید سوسیالیزم باشد نه دموکراسی خرده بورژوائی، هم در کشورهای امپریالیستی صادق است و هم در کشورهای سرمایه داری وابسته به امپریالیزم مانند افغانستان... ما که شعار مبارزه برای قالب دموکراسی را کنار می گذاریم و شعار مبارزه کار علیه سرمایه را بر دوش می کشیم و از تمام اقشار زحمتکش ضد استثمار و ضد استبداد دعوت می کنیم که بدور این شعار گرد بیایند و شوراها را مستقل خود را بسازند، چیزی طبیعی است که همه این نیروها بر بنیاد منافع طبقاتی و حقوق و آزادی های سیاسی - مدنی خود در نبرد علیه دشمن مشترک (استبداد و استثمار سرمایه)، با طبقه کارگر وارد ائتلاف می شوند نه بر مبنای انارشیزم و یا منافع کدام طبقه خاص.» - [نقل قول ویراستاری نشده است - پورتال]

چنانچه گفتیم ما از مارکس و انگلس شروع نمی کنیم، زیرا مارکس و انگلس با تحلیل دیالکتیکی شرایط و اوضاع حرکت می کردند. آنان زمانی که انقلاب سوسیالیستی نزدیک است، قطعاً مخالف فعالیت های خرده بورژوائی و حتی حزب خرده بورژوائی بوده اند و با تمام توان از حزب پرولتری و انسجام مستقل طبقه کارگر در یک حزب انقلابی برای انقلاب سوسیالیستی حمایت می کردند و علیه حزب خرده بورژوائی می ایستادند؛ اما زمانی که اوضاع را در مرحله انقلاب خرده بورژوائی و به سود پرولتاریا ارزیابی می کردند، پرولتاریا را مکلف به شرکت در آن و موظف به دست گرفتن رهبری آن می کردند و یورش بر مالکیت ارضی را تسهیل کننده یورش بر تمام مالکیت می خواندند.

ما آنچنانی که گفتیم از عصر لنین شروع می کنیم. عصری که هم ما و هم «سوسیالیزم کارگری» باور داریم که عصر سرمایه انحصاری مالی، عصر امپریالیزم است؛ عصر بالاترین مرحله سرمایه داری، سرمایه داری انگل، طفیلی و امپریالیستی. تیوری های لنین در همین عصر در پراتیک اجتماعی محک خورده و به اثبات رسیده اند. «سوسیالیزم کارگری» در عصر امپریالیزم، انقلاب دموکراتیک را رد و دموکراسی را حذف می کند. اما ما در عصر امپریالیزم، در کشورهای عقب افتاده انقلاب دموکراتیک را نیاز و دموکراسی را ضرورت برای رسیدن به سوسیالیزم می دانیم.

لنین می نویسد: «نحوه رفتار تحقیر آمیز اکونومیزم امپریالیستی نسبت به دموکراسی یک نوع پریشان سازی یا سرکوب تفکر انسان توسط جنگ است.»^۱ این حکم لنین متأسفانه در قسمت «سوسیالیزم کارگری» مصداق می یابد. جنگ شانزده ساله بورژوازی امپریالیستی امریکا - ناتو و تحقیر دموکراسی از طریق نصب دولت پوشالی، جهادی های خونریز، مافیای مواد مخدر و بمباردمان «ب. ۵۲» و ریختن «مادر بم ها»، «سوسیالیزم کارگری» را پریشان ساخته و تفکر آن را شدیداً سرکوب کرده است و به همین خاطر بدون تفکر و با پریشان فکری منحصر به فرد علیه دموکراسی قیام کرده، بدون این که تشخیص دهد که بین دموکراسی بورژوائی و آنچه کمونیست ها می خوانند تفاوت هائی وجود دارد. «سوسیالیزم کارگری» با پریشان فکری، دموکراسی بورژوازی امپریالیستی را با دموکراسی که کمونیست ها می خوانند آن را در خدمت توده های پرولتر، دهقان و خرده بورژوا قرار دهند یکسان دانسته، استبداد خونین امپریالیست ها را با جمهوری دموکراتیکی که پرولتاریا از طریق اتحاد طبقات فرودست و زحمتکش حاکم می سازد، همسان می داند و با سرسام فکری به نتیجه می رسد که دموکراسی دیگر شعار کارگران و طبقات زحمتکش نبوده، یک شعار ارتجاعی است.

لنین ادامه می دهد: «این یک حقیقت است که جنگ امپریالیستی تفاوت بین جمهوری و سلطنت را می زداید. ولی رد کردن جمهوری با این دلیل، یا حتی نسبت به آن رفتاری تحقیر آمیز داشتن، مترادف با اجازه دادن به خود برای مرعوب شدن توسط جنگ، و پریشان شدن فکر توسط دهشت های جنگ است. این روحیه بسیاری از طرفداران شعار «خلع سلاح» (رولاند - هلست، عناصر جوان در سوئیس، «چپ های» اسکاندیناوی و غیره) است. حرف آنها این است که بحث کردن در باره به کار گرفتن ارتش یا حتی یک میلیس جهت اهداف انقلابی چه فایده ای دارد هنگامی که در این جنگ تفاوتی بین یک میلیس جمهوریخواه و یک ارتش ثابت سلطنت طلب وجود ندارد، و هنگامی که میلیتاریزم در همه جا دارد کار وحشتناکش را انجام می دهد؟» (پاسخ به پ. کنیفسکی (ی. پیاتاکف))

«سوسیالیزم کارگری» هم توسط جنگ امپریالیستی کنونی امریکا - ناتو مرعوب شده و دهشت های جنگ ارتجاعی کنونی که تحت نام «دموکراسی»، «حقوق بشر»، «جامعه مدنی» و... صورت می گیرد، او را چنان آشفته فکر ساخته که رد و انزجار از دموکراسی ساده ترین راهی است که یافته است! این «سوسیالیزم» چنان مرعوب جنگ امپریالیستی

^۱ پاسخ به پ. کنیفسکی (ی. پیاتاکف)

با شعار دموکراسی شده که «انتخابات»، «آزادی بیان»، «قانون اساسی»، «حقوق بشر» و «جامعه مدنی» پوشالی را که با پول بورژوازی امپریالیستی تمویل و با «ب.۵۲» این بورژوازی تطبیق می‌گردد، و امپریالیست‌ها تلاش می‌کنند تفاوت‌های آن را با دموکراسی که کمونیست‌ها مدافع آن هستند بزدایند، در کل دموکراسی نامیده و بالاخره به نتیجه می‌رسد که در عصر امپریالیسم ماهیت دموکراسی دگرگونه شده و باید از ادبیات کمونیست‌ها حذف گردیده و پرچم آن فرو گذاشته شود و به جای آن پرچم نبرد بین کار و سرمایه بالا گردد.

«سوسیالیسم کارگری» وطنی که توسط جنگ بورژوازی امپریالیستی مرعوب شده، دولت پوشالی کنونی را دولت دموکراتیکی می‌داند که به وسیله سرمایه ایجاد شده است و به این طریق بین دولت پوشالی که توسط بورژوازی امپریالیستی از طریق اشغال کشور و دولت جمهوری دموکراتیک که به وسیله پرولتاریا و دهقانان از طریق انقلاب دموکراتیک شکل می‌گیرد، تفاوتی نگذاشته، بسادگی آن را ارتجاعی می‌خواند، و بنابراین مرعوب شدن خود را به نمایش می‌گذارد. هیچ عقل سلیم نمی‌تواند دموکراسی بورژوازی امپریالیستی را که با اشغال، قتل و کشتار، اسارت و شکنجه، خونریزی و استبداد خونین، غارت و چپاول و... همراه است با دموکراسی که از طریق انقلاب دموکراتیک حاکم می‌شود و زمینه را برای رشد و شکوفایی بیشتر پرولتاریا، دهقانان و سایر طبقات زحمتکش فراهم می‌سازد، معادل و همسان بداند.

«سوسیالیسم کارگری» شاید تصور کند که حذف دموکراسی در عصر امپریالیسم از ابتکارات و نوآوری‌های منحصر به فردش است، اما چنین نیست. قبل بر این کی یفسکی علیه دموکراسی در عصر امپریالیسم موضع‌گیری کرده، آن را رد نموده و خواهان حذف آن شده بود. لنین نظریات کی یفسکی را چنین فرموله نموده است: «امپریالیسم سرمایه‌داری بسیار توسعه یافته است؛ امپریالیسم پیش‌رونده است؛ امپریالیسم نفی دموکراسی است؛ «از این رو»، دموکراسی تحت سرمایه‌داری «دست‌نیافتنی» است. جنگ امپریالیستی نقض و قیحانه تمام دموکراسی است، چه از جانب حکومت‌های سلطنتی عقب‌مانده باشد یا از جانب جمهوری‌های مترقی - «از این رو» صحبت در باره «حقوق» (یعنی دموکراسی!) بی‌فایده است. «تنها» چیزی که می‌تواند «در مقابل» جنگ امپریالیستی قرار گیرد سوسیالیسم است؛ تنها سوسیالیسم «راه خروج» از این وضع است؛ «از این رو» به پیش‌گذاشتن شعارهای دموکراتیک در برنامه حداقل ما، یعنی تحت سرمایه‌داری، یک فریب و توهم است، گنجی یا به تأخیر انداختن است، یعنی به تأخیر انداختن شعار انقلاب سوسیالیستی.»

«سوسیالیسم کارگری» اینک پس از حدوداً ۱۰۰ سال همان چیزی را تکرار می‌کند که کی یفسکی صد سال قبل گفته بود و لنین بیرحمانه آن را نقد کرده به دفاع از دموکراسی در عصر امپریالیسم برخاسته بود. «سوسیالیسم کارگری» در «دموکراسی عصر امپریالیسم» می‌نویسد: «بورژوازی نیز پس از آنکه سرمایه از مرحله رقابت آزاد بسوی سرمایه‌داری انحصاری و انگل (سرمایه‌مالی) رفت و بخصوص زمانی که سوسیالیسم در برابرش الترناتیو قرار گرفت، به سخن دقیق لنین دیگر خصلت آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی را از دست داده به یک سیستم تمام‌عیار استثمار و زورگویی توأم با خون‌ریزی‌های خطرناک مبدل گردیده است... امروز فقط با شعار آزادی (مبارزه طبقاتی) می‌توان علیه استثمار و استبداد سرمایه به جنگ رفت، نه از مجرای دموکراسی... از زمانی که سرمایه‌داری با رقابت آزاد، به سرمایه‌داری انحصاری و انگل (امپریالیستی) تکامل یافته، دموکراسی دیگر خود رژیمی است مستبد، سالوس و مچاله که طبقه کارگر و زحمتکشان نباید دیگر خود را بفریبند و این را شعار رهائی خود بسازند... اما در اوضاع کنونی جهان که اقتصاد امپریالیستی و سرمایه‌های وابسته به امپریالیسم مناسبات تولیدی حاکم است و روبنای این سیستم یعنی دموکراسی اش به معنای دولت، تقریباً تمام خصایل مترقی خود را به خشونت، خون‌ریزی و

توطئه تعویض کرده است؛ خواست دموکراسی در مقابله با بالاترین مرحله سرمایه داری و سرمایه های تابع، شعار کهن و ارتجاعی است. طبقه کارگر می باید با شعار مترقی تر و کاملاً متضاد با سرمایه انگل و فاسد یعنی با پرچم سوسیالیسم باید به میدان آید و فقط با این شعار است که پرولتاریا با متحدین خود می تواند نظام سرمایه داری را نقد، سرنگون و الغای مالکیت کنند.» [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال]

«سوسیالیسم کارگری» که دیگران را برای این که آثار لنین را نمی خوانند، مورد انتقاد قرار می دهد و به قول ایرانی ها گاه گاه در این قسمت تکه می پراند، خود در این زمینه بی خبر تشریف دارد. لنین که باورمند به دموکراسی در عصر امپریالیسم بود و آن را ارتجاعی و کهن نمی خواند، کی یفسکی را قاطعانه مورد انتقاد قرار داد و بیداری و رشد جنبش سوسیالیستی علیه امپریالیسم را منوط به پیوند آن با تحریک دموکراتیک دانست. لنین نوشته است: «سرمایه داری به طور عام و امپریالیسم به طور خاص، دموکراسی را به یک فریب تبدیل می کنند - با این که سرمایه داری همزمان آرمان های دموکراتیک را بین توده ها پدید می آورد، نهادهای دموکراتیک ایجاد می کند و تضاد بین نفی دموکراسی توسط امپریالیسم و کوشش توده ها برای دست یافتن به دموکراسی را تشدید می کند. سرمایه داری و امپریالیسم تنها می توانند توسط انقلاب اقتصادی سرنگون شوند. آنها نمی توانند با تغییر و تحولات دموکراتیک، حتی «ایده آل»ترین آنها سرنگون شوند. ولی پرولتاریائی که در جریان مبارزه برای دموکراسی آموزش نیافته باشد قادر به انجام یک انقلاب اقتصادی نیست. سرمایه داری نمی تواند بدون مصادره بانکها و بدون الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نابود شود. اما این اقدامات انقلابی نمی توانند بدون سازماندهی کل مردم برای اداره کردن دموکراتیک وسایل تولید گرفته شده از بورژوازی، بدون کمک گرفتن از تمام توده زحمتکشان، پرولتارها، نیمه پرولتارها و دهقانان خرد برای سازماندهی دموکراتیک صفوف شان، نیروی آنها و مشارکت شان در امور دولتی اجراء شوند. ممکن است گفته شود که جنگ امپریالیستی نفی سه گانه دموکراسی (الف. هر جنگی خشونت را جایگزین «حقوق» می کند؛ ب. امپریالیسم به خودی خود نفی دموکراسی است؛ ج. جنگ امپریالیستی جمهوری را کاملاً با سلطنت برابر می کند) است، ولی بیداری و رشد جنبش سوسیالیستی علیه امپریالیسم به نحو ناگسستی با رشد مقاومت و تحریک دموکراتیک پیوند دارد. سوسیالیسم به زوال هر دولتی، و در نتیجه هر دموکراسی می انجامد، اما سوسیالیسم تنها از طریق دیکتاتوری پرولتاریا که خشونت علیه بورژوازی یعنی اقلیت مردم را با توسعه کامل دموکراسی یعنی مشارکت واقعاً برابر و واقعاً عمومی کل توده مردم در تمام امور دولتی و در تمام مشکلات پیچیده الغای سرمایه داری ترکیب می کند، می تواند اجرا شود.» (تاکیدات از لنین است).

آن چنانی که لنین گفته است، سرمایه داری و به طور خاص سرمایه مالی انحصاری (امپریالیسم) دموکراسی را به فریب تبدیل می کند و با راه اندازی انتخابات دروغین و مهندسی شده، با ایجاد احزاب بورژوائی، نهادهای سرمایه داری و غیره تلاش می کند دموکراسی را به سود خود برای تصاحب هر چه بیشتر قدرت و سلب مالکیت از مردم مورد استفاده قرار دهد. بورژوازی امپریالیستی در کشور ما با ایجاد دولت پوشالی از هارترین دشمنان مردم در لباس جهادی و غیر جهادی، تشکیل پارلمان از وحوش جناور و سایر نهادهای پوشالی در صدد عوامفریبی مردم بوده که متأسفانه «سوسیالیسم کارگری» نیز فریب این بورژوازی امپریالیستی را خورده به حذف دموکراسی در عصر امپریالیسم رسیده است. توده ها نه تنها نمی خواهند دموکراسی حذف شود، بلکه خواست های شان را برای دست یافتن به دموکراسی تشدید می کنند، زیرا توده ها دارای تمایلات دموکراتیک هستند و به خوبی می فهمند که بورژوازی به طور عام و بورژوازی امپریالیستی به طور خاص، طرفدار دموکراسی و توسعه آن تا جایی هستند که به سود منافع طبقاتی شان باشد. بنابراین آن چنانی که لنین در «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» می گوید که

«بورژوازی خودش به خودش خیانت می نماید، بورژوازی به امر آزادی خیانت می کند و برای دموکراتیزم پیگیر مستعد نیست. نفع بورژوازی در این است که اصلاحات لازمه ای که در جهت دموکراسی بورژوازی به عمل می آید کندتر، تدریجی تر، با احتیاط تر، سست تر و از طریق رفورم باشد نه از طریق انقلاب...» توده ها و به خصوص پرولتاریا این را به خوبی درک می کنند که بورژوازی به حیث دموکرات ناپیگیر، از انقلاب بورژوا دموکراتیک دست خواهد کشید و به آن خیانت خواهد کرد؛ تنها طبقاتی که می توانند از انقلاب بورژوا دموکراتیک سود بیشتر ببرند، پرولتاریا و دهقانان هستند، یعنی اکثریت مردم، و آنان این انقلاب را تا به آخر می رسانند.

پرولتاریا قطعاً درک می کند که نابودی سرمایه داری و امپریالیزم با واژگون ساختن زیربنای آن صورت می گیرد، یعنی با انقلاب اقتصادی که بتواند مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را به مالکیت اشتراکی تبدیل کند. تبدیل نمودن مالکیت اولی به دومی از طریق تغییرات دموکراتیک و انقلاب دموکراتیک ممکن نیست و وظیفه انقلاب دموکراتیک نیز الغای مالکیت خصوصی نیست، بلکه انقلاب دموکراتیک، پرولتاریا و دهقانان را در زمینه دموکراسی آموزش می دهد؛ پرولتاریا را آموزش می دهد که چگونه برای الغای مالکیت خصوصی و مصادره اقتصاد بورژوائی به سازماندهی دموکراتیک مردم (به خصوص پرولتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی) بپردازد. از همین رو لنین می گوید: «جنگ داخلی با قوای قهریه، بلافاصله و در آغاز، بانک ها، کارخانجات، راه های آهن، املاک بزرگ و غیره را مصادره می کند. ولی به منظور مصادره همه اینها، ما مجبوریم انتخاب همه مقامات رسمی و صاحب منصبان توسط مردم را برقرار کنیم، ارتشی که جنگ با بورژوازی را به پیش می برد کاملاً با توده مردم ادغام نماییم، اداره کردن منابع مواد غذایی، تولید و توزیع غذا را کاملاً دموکراتیزه سازیم، و غیره. هدف جنگ داخلی مصادره بانک ها، کارخانجات و غیره، نابود کردن تمام امکانات مقاومت ممکن برای بورژوازی و نابود کردن نیروهای مسلح متعلق به آن است. ولی نمی توان به این هدف، چه از لحاظ صرفاً نظامی یا از لحاظ جنبه های اقتصادی یا سیاسی رسید، مگر این که ما در طی جنگ، دموکراسی را همزمان در بین نیروهای مسلح و در «پشت جبهه» خودمان برقرار ساخته و گسترش دهیم.» (پاسخ به پ. کی یفسکی، تأکیدات از لنین)

در آغاز این بحث گفتیم که کاش در موقعیتی قرار می داشتیم که بدون عبور از مرحله انقلاب دموکراتیک، به انقلاب سوسیالیستی می رفتیم، اما متأسفانه واقعیت های زمینی چنین نیست، به خصوص در کشور عقب افتاده ای مثل افغانستان که بیشترین بخش آن را دهقانان و خرده بورژوازی می سازد و کارگران هنوز مبارزه طبقاتی را آغاز نکرده، در یک حزب متشکل نشده و به آگاهی سیاسی لازم برای تشکل یابی نیز نرسیده اند. ما ناگزیر هستیم وضعیت کنونی جامعه را در نظر بگیریم، آگاهی سیاسی طبقه کارگر را فراموش نکنیم، تمایلات دموکراتیک سایر توده های زحمتکش را نادیده نگیریم و به بهانه انقلاب سوسیالیستی، انقلاب دموکراتیک را به تاق نسیان نسپاریم. آنانی که به این امر توجه ندارند و با خیالات شان مارکسیزم را عیار می سازند، به گفته لنین فقط خوش بینان کاملاً ساده لوحی هستند که فراموش می کنند درجه اطلاع توده کارگر از هدف های سوسیالیزم و شیوه های اجرای آن هنوز تا چه اندازه کم است. همین سطح پائین آگاهی سیاسی و تشکل یابی طبقه کارگر، تمایلات دموکراتیک دهقانان و خرده بورژوازی و پرورش آنان از لحاظ سیاسی، نیازمندی مرحله انقلاب دموکراتیک را به وجود می آورد. لنین می گوید: «فقط اشخاص کاملاً ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگر از هدف های سوسیالیزم و شیوه های اجرای آن هنوز تا چه اندازه کم است. ولی ما همه یقین داریم که آزادی کارگران فقط به دست خود کارگران می تواند انجام گیرد. بدون آگاهی و تشکل توده ها، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار به ضد

تمام بورژوازی، کوچکترین سخنی در باره انقلاب سوسیالیستی نمی تواند در میان باشد.» (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)

ما در اینجا از «سوسیالیزم کارگری» می پرسیم: آیا طبقه کارگر افغانستان به آن آگاهی رسیده است که به حیث یک طبقه تشکل بیابد؟ به حیث یک طبقه در مقابل بورژوازی به مبارزه طبقاتی دست بزند؟ آیا دهقانان و خرده بورژوازی به آن سطحی از آمادگی رسیده اند که به الغای مالکیت خصوصی آری بگویند؟ آیا همان طبقاتی که در مبارزه کار علیه سرمایه با پرولتاریا وارد ائتلاف می شوند، به سطحی پرورش یافته اند که وارد این ائتلاف شوند؟ مطمئناً پاسخ «سوسیالیزم کارگری» به این پرسش ها منفی است. به همین خاطر لنین می گوید: «اگر کارگرانی در موقع خود از ما بپرسند: چرا ما نباید برنامه حداکثر را اجراء نمائیم، ما در پاسخ متذکر خواهیم شد توده های مردم که دارای تمایلات دموکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیزم خیلی دوراند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است. صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پر سروصدا ولی توخالی انارشستی اکتفاء نوزید، آن وقت فوراً خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات دموکراتیک.» (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)

باز هم از «سوسیالیزم کارگری» می پرسیم: با وجودی که باور دارید «در افغانستان بی تردید رشد طبقه کارگر به نسبت عدم رشد صنایع این کشور، مثل رشد سریع کارگران صنعتی در روسیه اوایل قرن ۲۰ نیست» (دموکراسی عصر امپریالیزم) [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال] آیا نفی انقلاب دموکراتیک و سخن از انقلاب سوسیالیستی تان به جملات پر سر و صدا و توخالی انارشستی نمی ماند؟ آیا با وجودی که باور دارید «جامعه سوسیالیستی به روی تولید بزرگ، فراوانی ثروت، بر زمینه های فرهنگ عالی و رشد کمی و کیفی نیروهای مولده یعنی طبقه کارگر اعمار می گردد نه بروی تولید خرده پا، فرهنگ عقب افتاده، فقر ثروت و نا استواری طبقه کارگر» [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال] (پلاتفرم گفتمان)- آیا سخن از انقلاب سوسیالیستی و نفی انقلاب دموکراتیک در کشور عقب افتاده ای مثل افغانستان به پایه گوئی نمی ماند؟ با وجودی که باور دارید «... طبقه کارگر افغانستان نه متشکل است و نه آگاه» و «افغانستان دارای کارخانجات بزرگ نبوده بنا کارگرانش بیشتر فرقه های ارتشی اکثراً زیر یک سقف نیستند... طبقه کارگر افغانستان فاقد تشکل فعال و موثر مخصوص بخود است...» [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال] (نقد چپ...) آیا با این وضعیت پرولتاریا و سطح آگاهی نازل آن سخن از انقلاب سوسیالیستی، سخن غیرعقلانه نیست؟ با وجودی که باور دارید «برای بسیج و بیداری طبقه کارگر کشور که از یک طرف به افکار و جنبش وی، روس ها و غلامانش خیانت کرده از جانب دیگر در اثر جنگ های طولانی، سلطه امپریالیست ها، استبداد مذهبی جهادی ها، طالبان و داعش، فقر مزمن، بیکاری و مهم تر از همه، نبود تشکل های فعال کارگری، بصورت تأسفباری ایزوله و پراکنده است؛ برای بیداری و بسیجش، شجاعت و حوصله «هراکلسی» در کار است» [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال] (دموکراسی عصر امپریالیزم) آیا با این طبقه که به شکل تأسفباری ایزوله و پراکنده است و بیداری و بسیجش، شجاعت و حوصله هراکلسی می خواهد، صحبت از انقلاب سوسیالیستی نمایانگر جمله بافی «انقلابی» نیست؟ با وجودی که باور دارید «سوسیالیزم نه رویا و نه نیت های مخمسه آمیز، بلکه علم بوده و این علم مستقیماً به روند رشد جامعه سرمایه داری، حدود رشد شعور سیاسی طبقاتی - طبقه کارگر، بکاربرد اسلوب حل تضاد بین کار و سرمایه تعلق دارد؛ لذا، تا هنگامی که طبقه کارگر خود را در سطح مبارزه طبقاتی قاطع آگاه نساخته و سازمان نداده، سرمایه را با تمام تار و پود آن مورد هجوم قرار ندهد، همه خواست های «برابری و عدالت اجتماعی» عقل گرائی های سوسیال

منشانه، رویاهای پوچ و مسخره ای بیش نیستند»، [نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال] با آن هم مرحله انقلاب دموکراتیک را حذف کردن و از انقلاب سوسیالیستی حرف زدن اگر بیهوده گوئی تان نیست، پس چیست؟ می دانیم و قطعاً می دانیم که پاسخ «سوسیالیزم کارگری» به این پرسش ها منفی است. این آشفته فکری «انقلابی» «سوسیالیزم کارگری» است که آنها را به مرحله جمله بافی «انقلابی» می کشاند. ورنه چه بهتر که بر اساس حکم دایمانه لنین، «سوسیالیزم کارگری» صدها هزار کارگر را در تمام افغانستان متشکل کند، حسن نظر نسبت به برنامه خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهد، آن گاه خواهد دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هر چه کاملتر اصلاحات دموکراتیک که لنین باورمند بود از طریق انقلاب باید صورت گیرد نه ریفورم.

ادامه دارد.